مصاحبه با حجةالاسلام حمید آقانوری با موضوع «معیشت طلبگی»

13 تیرماه 1401- قم

* بسم الله الرحمن الرحیم. خدا را شکر می‌کنیم که توفیق داریم در خدمت حضرت‌عالی باشیم، هم‌چنین از شما ممنونیم که این وقت را در اختیار ما قرار دادید.

همان‌طور که مستحضرید موضوع گفت‌وگوی ما «معیشت طلاب» است. ازآن‌جایی که در گذشته به نوشتاری از شما برخوردیم که در بخشی از آن به همین موضوع پرداخته بودید،[[1]](#footnote-1) خدمت شما رسیدیم تا بیشتر دراین‌باره گفت‌وگو کنیم...

+ بله، آن نوشته احتمالا مربوط به سال 90 باشد و ماجرای دعواهای ما با حاج‌آقای فلاح و حاج‌آقای یزدان‌پناه. در آن سال‌ها با اساتید مذکور بحثی داشتیم درباره برنامه درسی سطح سه حکمت و عرفان. به‌نظر ما طراحی این دوره یک اشتباه بزرگ داشت و آن هم درنظرنگرفتن شرایط طلبه بود.

خاطرم هست حاج‌آقا یزدان‌پناه یکبار سر کلاس گفتند اگر یکی‌دو ساعت کمتر تلویزیون تماشا کنید به بعضی از کارها می‌رسید. این حرف برای من سنگین آمد و می‌خواستم به ایشان بگویم که واقعا تصورتان این است که ما می‌نشینیم تلویزیون می‌بینیم که به این حجم از برنامه‌ها نمی‌رسیم؟ واقعیت این نیست، ما مشکل داریم در زندگی، ما تحت فشار هستیم.

این شد که ترتیب یک جلسه مفصل و جذابی را دادیم با حضور حاج‌آقای قمی (که الآن مسئول سازمان تبلیغات هستند)، حاج‌آقای موسوی (که درحال حاضر در پژوهشگاه باقرالعلوم مشغول هستند)، خود حاج‌آقای فلاح، حاج‌آقا قرائی و حاج‌آقا عالم‌زاده. از این اساتید خواستیم تا برنامه روزمره خودشان را ارائه دهند تا هم ما در مقایسه با زندگی طلبگی خودمان ببینیم خلأ کارمان کجاست و هم آن اساتید ببینند که به غیر از تحصیل چه اموری وقت طلبه را به خود اختصاص می‌دهند.

نتیجه آن جلسه، همین نوشتار مذکور شد که درصدد این بود که بگوید در زندگی طلبگی خلئی به نام معیشت هست که نیاز به صرف وقت دارد و لاجرم این صرف وقت، او را از بخشی از تحصیل ممکن است بازدارد.

بله، مسئله معیشت درحال حاضر به‌نظرم جزو مسائل تقریبا یک طلاب حساب می‌شود. می‌خواهم دوسه جمله‌ای به عنوان مقدمه عرض کنم و بعد به سؤالات شما بپردازم.

در نظام خلقت، سنتی هست به نام «استخدام». «أهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ» آیا آن‌ها فکر می‌کنند آنانند که رحمت پروردگار را تقسیم می‌کنند؟ «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» دَوَران معیشت را ما تقسیم کرده‌ایم؛ «وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» برخی را بر برخی دیگر برتری دادیم، مثلا یکی حافظه‌اش خوب است، دیگری توانایی کار فنی دارد؛ «لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا»[[2]](#footnote-2) برای اینکه بعضی از آن‌ها دیگران را به استخدام بگیرند. من می‌روم نانوایی، نانوا را به استخدام می‌گیرم، نانوا می‌رود دندان پزشک را به خدمت می‌گیرد، هردو می‌روند از لبنیاتی ماست می‌خرند، هرسه صافکار را برای درست‌کردن کاپوت ماشینشان به استخدام می‌گیرند و... . همه این‌ها تحت نظام استخدام مطرح می‌شوند. این یک سنت است در میان انسان‌ها.

مسئله معیشت، یک پایه و اساس هویتی دارد و آن این است که پاسخ دهیم: «آخوندها چه کار می‌کنند که در قبالش پول بگیرند؟ براساس نظام استخدام متقابل اجتماعی، خدمات حوزویان چیست که در ازای آن انتظار بهره‌مندی معیشتی داشته باشند؟»

کار یک آخوند چیست؟ چه خدمتی در جامعه ارائه می‌دهد؟ چه باری را از زمین برمی‌دارد؟ به چه درد مردم می‌خورد؟ چه نفع و فایده‌ای برای اجتماع دارد؟

این یک سنت الهی است که «وأمّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ»[[3]](#footnote-3) آن چیزی که منفعت دارد می‌ماند و آنچه نفعی ندارد، از بین می‌رود. ما باید بتوانیم به خود و جامعه پاسخ دهیم که دقیقا به چه دردی می‌خوریم و چه نفعی داریم. این یک پرسش هویتی است.

چرا الآن معیشت طلبه مشکل پیدا کرده است؟ به خاطر این است که سازمان روحانیت یا شخص طلبه نفعی برای مردم ندارد و یا حداقل مردم احساس نفع نمی‌کنند. فرض کنید شخصی در روستا یا محله‌ای معلم است و الآن به خاطر اجاره خانه مجبور است از محل مهاجرت کند، آیا مردم محل به تکاپو نمی‌افتند به او کمکی کنند تا جلوی رفتنش را بگیرند که مبادا بچه‌هایشان بی‌سواد شوند؟ آیا اگر یک روحانی بخواهد از محله برود، کسی متأسف می‌شود؟

اتفاقا دیروز در موضوع مشابهی با شخصی گفت‌وگو می‌کردم، به او گفتم تو فکر می‌کنی اگر همین فردا بیایند بگویند موقوفه‌ای عظیمی را احیا کرده‌ایم و به هر طلبه شش- هفت میلیون شهریه می‌دهیم، آیا مسئله حل می‌شود؟ یعنی مسئله معیشت این است که چرا به طلاب پول نمی‌دهند؟ یا مسئله این است که آن خدمت تخصصی که به صنف روحانیت واگذار شده انجام نمی‌شود؟ اتفاقا اگر با این شرایط کم‌کاری به طلبه پول بدهند، اوضاع بدتر می‌شود. وقتی طلبه هیچ تلاشی برای خدمت اجتماعی نمی‌کند با این حال به او پول بدهیم، می‌شود شبیه کاهنان یهود که به خاطر طبقه اجتماعی‌شان پول می‌گرفتند. این یک منجلاب بزرگ است. روحانیت تبدیل می‌شود به یک طبقه، یک طبقه تشریفاتی هزینه‌زا و بی‌خاصیت.

بنابراین به نظرم مسئله معیشت را یک بار باید از این زاویه نگاه کنیم. نگاه کنیم که آیا او اولا به رسالت اجتماعی خودش آگاه است؟ و ثانیا آیا به خدمات اجتماعی مورد انتظار از او اهتمام و اشتغال دارد یا نه؟ خود این اشتغال موجب منفعت می‌شود و خود این مفید بودن می‌تواند گره معیشتی او را باز کند.

* طلبه مبتدی تا بخواهد آورده‌ای جمع کند تا بتواند با آن‌ها خدمات شایسته‌ای ارائه دهد، زمانی نسبتا طولانی سپری می‌شود، در حین این زمان نیاز او به معیشت چگونه باید پاسخ داده شود؟

+ چند نکته این‌جا مطرح می‌شود. اول اینکه حوزه انگاره‌های ثابتی دارد که آن‌ها را به طلبه القا می‌کند، درحالی که این انگاره‌های ثابت با بررسی و دقت، ممکن است متزلزل شوند. به عنوان مثال: چه کسی گفته است طلبه فقط باید درس بخواند؟ الآن یک دانشجو اگر کنار درسش یک کار پاره‌وقت داشته باشد، هیچکس مذمتش نمی‌کند ولی طلبه ممکن است مورد مذمت واقع شود.

انگاره غلط دوم این است که از طلبه مبتدی کاری برنمی‌آید که بتواند با آن پول دربیاورد. در ادبیاتی که حاج‌آقا عالم‌زاده دارند، ما یک رشد ضمن خدمت داریم و یک خدمت ضمن رشد. رشد ضمن خدمت یعنی اینکه اگر شما دوران تحصیلت به پایان رسید و مشغول خدمت شدی، بازهم نباید ارتباطت با فضای تحصیل و رشد شخصی قطع بشود. این را خوب می‌فهمیم، اما برای خدمت ضمن رشد، ارزش چندانی قائل نیستیم. چه کسی گفته است از طلبه پایه یک کاری برنمی‌آید؟ من پایه سوم بودم که حاج‌آقا عالم‌زاده در وصیت‌نامه‌اش نوشته بود وصی من آقانوری است، کتاب‌های من را بدهید به آقانوری. به این خاطر بود که من تمام فایل‌های حاج‌آقا را تایپ کرده بودم و پرینت گرفته بودم و تقدیمشان کردم. آن وقت ها هم رایانه چیز رایجی نبود.

انگاره غلط سوم این است که اساسا به دلیل معرفی غلطی که از هویت طلبه کرده‌ایم، مسیر رشد طلبه هیچ وقت مسیر عملیات نبوده است. انگار عملیات در رشد طلبه هیچ ارزشی ندارد. چه کسی گفته است طلبه از پایه یک نمی‌تواند به تبلیغ مشغول شود؟ برای یک مخاطب ساده‌تر، مثلا بین دو نماز تفسیر سوره ناس بگوید، یا قبل از منبر حاج‌آقا چند مسئله شرعی بگوید.

در حال حاضر برنامه آموزشی و تربیتی حوزه خلاصه شده است در اجتهاد، به‌گونه‌ای که تبلیغ خارج از رسالت حوزه به‌حساب می‌آید و گویی مبلغ از حوزه خارج شده است. از نظر حوزه، حاج‌آقا پناهیان و حاج‌آقا قرائتی از حوزه رفته اند. ما استادی داشتیم در درس خارج که روزی چند مرتبه به امام جمعه‌ها و امام جماعت ها کنایه می‌زد. فلانی امام جمعه شده، یعنی از حوزه رفته است.

غرض اینکه عملیات در صحنه اجتماع، در منظومه فعالیت‌های حوزوی رسمیتی ندارد. علاوه‌براین، در همان حوزه دانشی هم ما نیاز به ارتباط با متن جامعه داریم. همان اجتهاد هم اگر قرار است در انتها به حل مسئله بیانجامد، باید مجتهدش شناخت دقیقی از مسئله‌های جامعه داشته باشد.

چهارمین انگاره ثابت در حوزه، متخذ از روایتی است با این مضمون: همه باید دنبال روزی بروند، الا طالب علم.[[4]](#footnote-4) این روایت نیاز جدی به اعتبارسنجی سندی و دلالی دارد، به‌همان شکل که ما در فرآیند فقهی با اخبار برخورد می‌کنیم. خاطرم هست یکبار به دوستان روایت‌شناسم گفتم این روایت را بررسی کنند و نتیجه این شد که ظاهرا خیلی نمی‌شود روی این روایت حساب کرد.

مجموعه این انگاره‌ها طلبه را در مسیری قرار می‌دهد که علاوه‌بر اینکه کنش‌گری را از او می‌گیرد، بستری برای معضلات معیشتی نیز پدید می‌آورد.

* حاج‌آقا در انگاره اول فرمودید طلبه می‌تواند همانند دانشجو در کنار تحصیل به کار پاره‌وقت بپردازد؛ سؤال من این است که آیا این کار پاره‌وقت باید سنخیتی با فعالیت‌های طلبگی (از جمله تبلیغ) داشته باشد، یا می‌تواند اعم از آن باشد؟

+ بله، من عرض کردم خدمت‌های ضمن رشد، فعالیت‌های خدمت‌رسانی فرهنگی زیادی را می‌توان برشمرد که حتی طلبه مبتدی می‌تواند به آن اشتغال داشته باشد، نه اینکه لزوما بگوییم به فروش محصولات ارگانیک بپردازد!

اما اکنون می‌خواهم پا را فراتر بگذارم و بگویم اصلا چه اشکالی دارد طلبه در آغاز مسیر تحصیل، قدری هم به فعالیت اقتصادی غیر طلبگی مشغول شود؟ نقل است که مرحوم شیخ انصاری برای اینکه محیط بازار را درک کند، مدتی در بازار کار کرد. البته این یک مثال است، لطفا در مثال مناقشه نکنید، اما به هر صورت، من فکر می‌کنم بخشی از شعور اجتماعی در این تعامل در فضای کسب و کار و فضای بازار می‌تواند برای طلبه نوجوان و جوان شکل بگیرد. با این کار طلبه می‌تواند از حصار بسته حوزه خارج شود و فضاهای دیگر را نیز درک کند و توان تعامل با آن‌ها را به دست بیاورد.

روایت‌هایی داریم که امام به اشخاصی فرمودند اگر عقل تجارت رو تعطیل کردی، دو سوم عقلت می‌رود. مراد امام چیست؟ آیا منظور این بوده است که از فردا نمی‌فهمی دو دو تا می‌شود چهارتا؟! واضح است که مراد عقل شناختی نیست، بلکه عقل اجتماعی و تعاملی است.

مهم‌ترین مطلبی که می‌خواهم بگویم این است که در حال حاضر طلبه در کدام فضای اجتماعی، تعامل را می‌آموزد؟ طلبه‌هایی داریم که حتی نمی‌توانند تلفن صحبت کنند! چندی پیش طلبه‌ای تماس گرفته بود برای مشاوره، به او گفتم ساعت 12 صحبت کنیم. ساعت 12 شد و تماس نگرفت، چند ساعتی گذشت تا تماس گرفت. به او گفتم ساعت 12 منتظر شما بودم، گفت شما گفتید: «من تماس می‌گیرم». گفتم تو واقعا انتظار داشتی من زنگ بزنم؟! بحث تکبر نیست، بحث بداهت‌های شعور اجتماعی است!

یک دوستی داشتم که چند سالی هیچ خبری از من نگرفته بود، بعد به یکباره پیامک داده بود: «سلام، پنج تومان داری قرض بدهی؟»! این‌ها عقل تعامل اجتماعی است دیگر که حضرت فرمود ناقص می‌شود. آیا این ارزش است که طلبه در سنین جوانی فقط سرش را در کتاب کرده باشد و در تعاملات اجتماعی تجربه‌ای کسب نکرده باشد؟ من می‌گویم طلبه می‌تواند در فضای بازار، این عقل اجتماعی را کسب کند.

وقتی بحث از معیشت می‌کنیم باید توجه داشته باشیم که مجموعه‌ای از عوامل هستند که در کنار هم معضلی را شکل داده اند. من نمی‌خواهم شیپور را از سر گشادش بدمم و مستقیم بگویم خب طلبه چگونه پول در بیاورد؟ باید بحث را از زوایای مختلف بررسی کرد. یکی از این زوایا همین انگاره‌های ثابت و غلطی است که به طلبه القا می‌شود و او را منفعل تربیت می‌کند.

مسئله معیشت در اثر پانزده عامل (برای مثال) ایجاد شده است، آن وقت شما الآن رسیدید به آخر خط و می‌پرسید این وضع را چه‌کارش کنیم؟ مانند اینکه من ماشینم خراب باشد، موتورم خراب باشد، وسیله‌ای هم نباشد مرا برساند، کفش‌هایم را نیز دزدیده باشند، بعد بپرسم حالا باید چه‌کار کنم؟! خب معلوم است که باید پای پیاده و برهنه بروم دیگر، آخر قرار مهمی دارم که باید خودم را برسانم. اما آیا کسی نمی‌پرسد چرا ماشینت خراب است؟ چرا موتورت خراب است؟ چرا شبکه ارتباطی نداری تا کسی کمکت کند؟ چرا دائم کفش‌هایت را می‌دزدند؟ می‌شود به مسئله از این زوایا نیز نگاه کرد. اگر مستقیم برویم سراغ مرحله آخر، بدون اینکه شرایط و عوامل مؤثر را بررسی کنیم، رنگ بحث ما به هیچ وجه تحولی نخواهد شد، رنگ بحث اینگونه خواهد شد که خب شرایط این است، حوزه هم هیچ کاری قرار نیست انجام دهد، خب ما چطور گلیم خودمان را از آب بگیریم؟

من می‌گویم باید از طلبه پرسید چرا تو نمی‌توانی از مسیر خدمت تخصصی خودت پول دربیاوری؟ این ناتوانی مختص طلبه مبتدی نیست که شما بفرمائید هنوز آمادگی ندارد برای خدمت و نیاز دارد به کمک‌هزینه تحصیلی تا زمانی که آمادگی خدمت‌رسانی پیدا کند، خیر، اوضاع بدتر از این حرف‌ها است. طلبه پایه ده هم نمی‌تواند از خدمت تخصصی خودش امرار معاش کند. طلبه تا پایه ده دارد شهریه می‌گیرد، تا 12 سال حمایت می‌گیرد، تا 18 سال حمایت می‌گیرد، نه فقط از حوزه، بلکه از پدرش نیز. خب کی می‌خواهد مستقل شود؟

عرض من این است که مسئله معیشت، غلط طرح شده است. طلبه‌ای داریم که نمی‌تواند از راه آخوندی نان بخورد، اصلا نمی‌داند آخوندی دقیقا چیست. مسئله از جای دیگری فشل شده است، مشکل از آن‌جا آب می‌خورد که طلبه اصلا نمی‌داند خدمت اجتماعی‌اش چیست و به‌هیچ وجه برای این خدمت آماده نمی‌شود.

به‌عنوان مثال عرض می‌کنم، تصور کنید الآن در جلسه‌ای حاج‌آقا اعرافی مشغول سخنرانی هستند، شخصی بلند شود و بگوید حاج‌آقا چه نشسته‌اید که در شهر قوچان دویست تا مرده را پشت به قبله خاک کرده‌اند! به‌نظر شما حاج‌آقای اعرافی چه جوابی می‌دهند؟ احتمالا خواهند گفت ببخشید معضل شهر قوچان به ما چه ربطی دارد؟ آن‌جا شهرداری دارد، به شهرداری مراجعه بفرمایید، نه به حوزه علمیه. اگر بگوییم آقای اعرافی چرا نرخ ازدواج پایین آمده؟ چرا نرخ طلاق بالا رفته؟ چرا اعتیاد رشد کرده؟ چرا ارتکاب جرم رشد کرده؟ چرا... چه خواهند گفت؟ آخر کار آن شخص خواهد گفت پس چه چیزی به شما ربط دارد؟ شما مسئول چه چیزی در جامعه هستید؟ حاج‌آقا بفرمایند مسئول دین مردم. آن مرد بپرسد مسئول دین یعنی چه؟ یعنی همینی که الآن هست؟ حاج‌آقا بفرمایند بله همینی که الآن هست. خب معلوم است طرف می‌گوید اینی که هست خب ارزش ندارد من برایش پول خرج کنم. این که خدمت روشنی نیست، گرهی باز نمی‌کند، منفعتی نمی‌رساند، چرا باید برایش هزینه کنم برای آخوندها؟

آن وقتی که پسرم با عروسم دعوایش شده و کارشان به طلاق کشیده است شما کجایید؟ من می‌روم پیش روانشناس، به او هم پول می‌دهم. اصلا شما کجا هستید؟ غیر از یک دهه محرم که منبر می‌روید، کجا به سراغ ما می‌آیید و چه کاری برای ما انجام می‌دهید؟

طلبه‌ای که اوقاتش رو به روزمرگی گذرانده است، تجربه عملیات هم ندارد، برای کارآمدی خودش هم تلاشی نکرده است، تجربه تعامل اجتماعی هم ندارد، به کارکردها و وظایف خودش نیز آگاه نیست، به مرور زمان به مشکل مالی برمی‌خورد و تازه سؤالش این می‌شود که چگونه پول در بیاورم که با طلبگی‌ام جمع بشود؟ کدام طلبگی داداش؟! الآن نگران چه هستی؟

مسئله از معیشت آغاز نمی‌شود، مسئله از هویت شروع می‌شود.

* بله، برای عده‌ای از طلاب مسئله همین‌طور است که فرمودید، اما برای برخی دیگر مسئله شکل دیگری دارد. می‌گویند من باید خدمت بزرگی انجام دهم که این خدمت از سنخ خدمات فرهنگی است، شبیه نانوایی و مسافرکشی نیست که آموزش‌های مختصری نیاز داشته باشد، بلکه این خدمت فرهنگی بزرگ نیازمند یک دوره طولانی (حداقل 15 ساله) تحصیل و رشد است، از طرفی تشکیل خانواده و هزینه‌های زندگی در این 15 سال متوقف نمی‌شود و نیاز به تلاش و صرف وقت دارد که با تمرکز در تحصیل سازگاری ندارد، شهریه و کمک هزینه تحصیلی هم کفاف مخارج زندگی را ندارد، حال باید چه کار کنم؟ خانواده نیاز به زمان دارد، فرزندان نیاز به زمان دارند، خواندن درس‌های حوزه نیاز به زمان دارد، تحصیلات جانبی مانند فراگیری علوم انسانی و ... نیاز به زمان دارند، این‌ها چگونه با هم جمع می‌شوند؟

به این طلبه چه توصیه‌ای می‌توانیم بکنیم؟ احتمالا یا باید توصیه به قناعت کنیم، یا باید بگوییم از زمان تحصیلت کم کن و در بازار مشغول کسب درآمد باش، یا بگوییم تلاش کن از همین تحصیل و تبلیغت درآمدی داشته باشی، درست است؟

+ قناعت که توصیه درستی است اما اگر توصیه درست در مقام غلط استفاده شود، ضد خودش عمل می‌کند. «لا مؤثر فی الوجود إلا الله» توصیه درستی است، «انسان مسئول سرنوشت خویش است» هم توصیه درستی است، اما اگر در جایی که می‌بایست توصیه به مسئولیت انسان کرد - مثل اینکه فرمودند: «أفضلُ الجِهاد کلمة عَدلٍ عند إمامٍ جائر»[[5]](#footnote-5)- بگوییم «لا مؤثر فی الوجود إلا الله»، خدا خواسته است این امام جائر سرکار بیاید، ما تمام نظام دینی را به هم ریخته‌ایم و وارد سپاه یزید شده‌ایم. استدلال معاویه‌طورها این بود که خدا خواسته است یزید سرکار بیاید.

توصیه به قناعت می‌تواند این‌چنین وضعی پیدا کند. یک قناعت تحمیلی که زمانی که فنر آزاد بشود منجر به بروز حرص، گشنگی و نوکیسگی می‌شود. من از میان دوستانم سراغ دارم کسانی را که بعد از تحمل یک دوره سختِ نداری، به مجرد اینکه به نان و نوایی رسیدند، خودشان را گم کردند و از مسیر خارج شدند.

این از مسئله توصیه به قناعت؛ اما شهریه و کمک حوزه هم کفاف زندگی را نمی‌دهد. جالب است که حوزه می‌گوید این یک میلیون تومان شهریه را بگیر، اگر هم بفهمم خودت کار کرده‌ای همین را هم قطع می‌کنم. اگر بگوییم این مبلغ کافی نیست، می‌گوید قرار نیست من شما را تأمین کنم، این فقط یک کمک‌هزینه است، اگر بگوییم باشد ما کمبود این مبلغ را خودمان جبران می‌کنیم، می‌گوید پس همین را هم قطع می‌کنم! من که منطق این تصمیم را نمی‌فهمم. انگار نوعی سادیسم در کار است.

من سال اول طلبگی که به قم آمده بودم، 15 هزار تومان شهریه می‌گرفتم؛ درحالی‌که قبل از حوزه، زمانی که در اصفهان بودم مشغول صنایع دستی بودم و بعضی از ماه‌ها حقوقم از حقوق پدرم که کارمند دولت بود، بیشتر می‌شد.

ساعت 12ونیم از مدرسه بیرون می‌زدم. با استادم قرار داشتم که ناهارخورده و استراحت‌کرده ساعت 2وربع پای میز باشم. تا ساعت 8 شب پشت میز بودم و شب وقتی به خانه می‌رسیدم، مثل جنازه می‌افتادم و می‌خوابیدم.

درس نمی‌خواندم ولی نمره‌هایم خوب بود. ریاضی و علوم را همان ابتدای سال با «منشور دانش» می‌خواندم و جلو جلو تکالیف و تمرین‌های کتاب را در دفترم حل می‌کردم. بین تمرین‌ها چند صفحه سفید می‌گذاشتم که معلم متوجه نشود جلوتر از درس تمرین‌ها را نوشته‌ام، بعد که به درس جدید می‌رسیدیم، صفحات سفید را جدا می‌کردم. باقی دروس را هم شب امتحان می‌خواندم.

خلاصه آن روزها ماهی 450 هزار تومان درآمد داشتم ولی وقتی به قم آمدم با ماهی 15 هزار تومان نمی‌توانستم زندگی کنم. استادم شخصی را در قم به من معرفی کرد تا پیش او کار کنم. برای اینکه با درسم تداخل نکند، از صبح پنج‌شنبه تا عصر جمعه مشغول به کار می‌شدم. یادم هست آن روزها تقریبا 180 هزار تومان درآمد داشتم.

این قضیه مدت کوتاهی ادامه داشت تا اینکه فشار روانی زیادی از طریق برخی از دوستان به من وارد شد. گویی مستقیم به سمت جهنم حرکت می‌کردم. می‌گفتند طالب علم را خدا ضمانت کرده است، تو توکل نداری و از این جور حرف ها. بماند که همان دوستانی که به من سخت می‌گرفتند، بعدها وقتی به دارایی‌هایی رسیدند دیگر زندگی‌شان با طلبگی میانه‌ای نداشت.

بگذریم... توصیه به قناعت را بررسی کردیم، تکیه به شهریه را هم همین‌طور، خب دیگر مسئله پیچیده نیست، دو راه بیشتر پیش روی طلبه نیست. اگر می‌تواند، عرضه دارد از مسیر خدمت تخصصی خودش کسب معاش کند و اگر نمی‌تواند لاجرم باید چرخ زندگی را با کار اقتصادی غیر طلبگی بچرخاند. البته وابستگی مالی به خانواده هم می‌تواند یک گزینه باشد، که اولا همه پدر پول‌دار ندارند، ثانیا زیبنده هم نیست که این شیوه در دراز مدت ادامه پیدا کند.

به عقیده بنده، یک اشکال بزرگ در حوزه، «روش‌زدگی» است. حوزه خیلی به محتوا کاری ندارد، فقط تأکید روی روش‌ها می‌کند. مثلا روش استنباط؛ مفصل روش استنباط از آیات و روایات را بررسی می‌کند، ولی تقریبا هیچ به محتوای قرآن و احادیث نمی‌پردازد. یا مثلا در آموزش تبلیغ، تمام تمرکز روی روش تبلیغ، روش بیان، فن خطابه و این‌ها است. اما محتوای مناسب برای مخاطب مناسب خیلی آموزش داده نمی‌شود. حاج‌آقا پناهیان چندی پیش در همایش ایده‌های نو تبلیغی بیانی داشتند که لب آن این بود که تبلیغ، محتواست، نه روش. خود پناهیان هم با محتوای سخنش پناهیان شده است، نه صرفا با روش سخنوری‌اش.

خب این حوزه روش‌زده که محتوای درخوری برای ارائه به جامعه در اختیار طلبه قرار نمی‌دهد، مزید بر علت می‌شود که طلبه نتواند از مسیر آموزش‌های حوزوی‌اش امرار معاش کند. برای مثال از پایه اول تا ششم، چقدر قرآن می‌خونید در حوزه؟ خب این طلبه مبلغ که شد می‌خواد از قرآن برای مردم حرف بزند، آیا می‌تواند؟

اگر بخواهم جمع‌بندی کنم باید بگویم اولا مسئله معیشت را باید بر پایه مسئله هویت مطرح کرد و مسئولیت‌ها، رسالت‌ها، کارکردها و خدمات مورد انتظار از طلبه را به او آموزش داد؛ ثانیا او را برای نقش‌آفرینی اجتماعی آماده کرد؛ ثالثا با انگاره‌های غلط القایی او را منفعل نساخت؛ رابعا به او بگوییم تلاش کند از مسیر خدمت تخصصی‌اش امرار معاش کند؛ خامسا اگر توانایی نداشت از طریق کار اقتصادی غیر طلبگی.

1. نوشتار «نگاهی به زندگی طلبه امروز»، حمید آقانوری، در 20 صفحه [↑](#footnote-ref-1)
2. زخرف، 32 [↑](#footnote-ref-2)
3. رعد، 17 [↑](#footnote-ref-3)
4. «وَ قَدْ وَرَدَ فِي الْحَدِيثِ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ تَكَفَّلَ لِطَالِبِ الْعِلْمِ بِرِزْقِهِ خَاصَّةً عَمَّا ضَمِنَهُ لِغَيْرِه‏»؛ منیة المرید، ص160 [↑](#footnote-ref-4)
5. الكافي (ط- الإسلامية)، ج‏5، ص60 [↑](#footnote-ref-5)